



داستان نویسنده

بخش سوم - «شش وزیر کابینه را ساعت شش ونیم صبح پای دیوار بیمارستان اعدام کردند. توی حیاط. برکه های آب بود. کف سنگ فرش حیاط پوشیده از برگ های پژمرده و خیس بود. باران بگریز می بارید. کرکره تمام پنجره های بیمارستان را کیپ بسته بودند. یکی از وزرا حصیه داشت. دو نفر سرباز آوردندش توی حیاط. زیر باران. تلاش می کردند تا پای دیوار سرپا بایستد. اما چمباتمه زد توی گودال آب. پنج تای دیگر آرام. پای دیوار ایستادند. بالاخره. افسر به سربازها گفت دست بردارند. چون نای ایستادن نداشت. وقتی اولین رگبار گلوله را شلیک کردند، سردرگریان، توی گودال نشسته بود.»^[۱]

بگذارید همین اول کار یک ترغند درست و حسابی برایتان رو کنم. اینکه خیلی وقت ها بهتر است رویکرد توضیحی را کنار بگذارید و به جای آن از «نشانه ها» استفاده کنید، به این معنا که به جای بیان مستقیم و شرح دادن مفصل یک حالت یا پدیده از چیزی دیگر برای نشان دادن آن بهره بگیرید. مثالش همین پاراگراف پیشین. ببینید آدمی که تمام عمرش را صرف تراش دادن سبک منحصر به فرد و کشنده اش کرده چطور صحنه یک تیرباران را توصیف می کند. تیرباران. اگر برای تصفیه و تسویه بدانیمش. چیزی است شبیه به شستن یک وضیت از آدم هایی که آن را آلوده کرده اند، برای همین هم هست که پاراگراف پیشین در باران اتفاق می افتد؛ همان طور که باران زمین را شست وشو می دهد و تطهیر می کند. عده ای از آدم ها هم - به هر دلیل - به دنبال حذف کردن عده ای دیگر هستند.

اما همینگوی تمرکز را روی قربانی ها گذاشته است. وضعیت جسمی آن ها ظاهرا وخیم است. تیرباران در بیمارستان اتفاق می افتد. کسانی که قرار است آیکش شوند مریض احوال اند. درست مثل «کف سنگ فرش حیاط» که «پوشیده از برگ های پژمرده و خیس» است. این ها هم آدم هایی پژمرده و حالادیکر- خیس اند. اما همینگوی هیچ توضیحی درباره وضعیت آن ها نمی دهد. او برای تحریک دلسوژی مخاطبش ننه من غریبم بازی درمی آورد. حرکتش باوقار و بااصالت است. برای تشدید وضیت و نشان دادن احوال این آدم ها، به توصیف وضیت یکی از آن ها اکتفا می کند: «یکی از وزرا حصیه داشت. دو نفر سرباز آوردندش توی حیاط. زیر باران.» و، به جای توضیح دادن میزان وخامت حال جسمی او، از طریق سربازها به ما می فهماند که این آدم اصلا نای ایستادن هم ندارد.»تلاش می کردند تا پای دیوار سرپا بایستد. اما چمباتمه زد توی گودال آب» یعنی فهم ما از وضیت وزیری که حصیه دارد از طریق سربازها صورت می گیرد که تلاش می کنند او را سرپا نگه دارند و نمی شود. آخر سر هم، وقتی می بینیم که او توی گودالی که آب باران دارد چمباتمه می زند، ناوتانی و درماندگی بیش ازحدش را درک می کنیم. این قضیه تیرباران- با همین توصیف، صورت تهوع آوری پیدا می کند: آدم هایی من چنین علیل و ناتوان را برای تیرباران آورده اند! و از آن بدتر اینکه «پنج تای دیگر آرام. پای دیوار ایستادند.» این ها کوچک ترین مقاومتی از خودشان نشان نمی دهند. استیصالشان گلوی مخاطب را فشار می می دهد که باید شاهد چنین کشتار چندش آور و مهوعی باشد.

بعد از همه این ها، همینگوی در پاراگراف درخشانش دو تیر خلاص شلیک می کند:اولی «بالاخره، افسر به سربازها گفت دست بردارند. چون نای ایستادن نداشت.» انگار که آن ها قرار است کاری معمولی و بیش افتاده انجام دهند. افسر به این نتیجه می رسد که سرپانگه داشتن وزیر به زحمتش نمی ارزد و چون او دیگر حوصله اش را سر برده دستور شلیک می دهد تا برود و کارهای روزمره اش را پی بگیرد. دومی، «وقتی اولین رگبار گلوله را شلیک کردند، سردرگریان، توی گودال نشسته بود.» دوباره برمی گردد سراغ وزیری که حصیه دارد، اینکه وقتی گلوله ها را شلیک می کنند، در یک وضع به بن بست رسیده، سر در گریان فروبرده و توی گودال نشسته است. و تمام. باید بگویم به همین سادگی! البته که همینگوی قلم بسیار ساده ای دارد. اما این فقط ظاهر کار است. روابط درون متنی و شیوه ای که نویسنده با آن احساس و درک مخاطب را پیش می برد خیره کننده است.

فارغ از همه این ها، چیزی که بیانش را به عمد به تأخیر انداختم اولین جمله پاراگراف است، «شش وزیر کابینه را ساعت شش ونیم صبح پای دیوار بیمارستان اعدام کردند.» نویسنده، همان ابتدای کار، به مخاطب اعلام می کند که شش وزیر کابینه را اعدام کرده اند و کار تمام شده است. ما از همان ابتدای می دانیم که این تقلا به مرگ منتهی می شود. جمله اول به ما این آگاهی را می دهد که داریم روایت آدم های مفلوکی را دنبال می کنیم که از پیش مرده اند. خونسردی پنج وزیری که پای دیوار ایستاده اند، باران و چاله های آبی که روی زمین شکل گرفته اند تا صحنه را در حد مرگ غمبار کنند، پنجره هایی که کیپ بسته شده اند و خفشان مطلق را به نمایش می گذارند، و تمام جزئیات دیگری که با دقتی شگفت آور چیده شده اند تا توضیح مفصل درباره این آدم ها و جهان حس های آن ها را دور بزند و این ها را در چند پیغام تلگرافی خلاصه کند و تبدیلیشان کند به گلوله هایی کشنده که مغز مخاطب را آیکش می کنند. یک نمایش تمام عیار است از به کارگیری نشانه ها برای بیان حالات و عواطف. این یکی از شیوه های بسیار مؤثر در مोजکردن متن است.



تابلو «سوم ماهه ۱۸۰۸»

(ادامه دارد.)

با احترام عمیق به فرانسیسکو گویا و برای تابلو، سوم ماهه ۱۸۰۸.

آب هستم آب هستم آب پاک / جاری ام از آسمان تا قلب خاک // گاه ابر و گاه باران می شوم / گاه از یک چشمه جوشان می شوم // گاه از یک کوه می آیم فرو / آبنشار برغرورم گاه رود // گاه قطره گاه دریا می شوم / گاه در یک کاسه پیدا می شوم // روز و شب هر گوشه کاری می کنم / باغ ها را آبیاری می کنم // نیست چیزی برتر از من در جهان / زندگی از آب می گیرد نشان // با تمام برتری ها کیستم ؟ / خوب هستم یا بدم من چیستم ؟ // گر چه

مدخل

آبم روزی اما سوختم / قطره تا دریا سراپا سوختم // تشنه ای آمد لبش را تر کند / چاره لب تشنه ای دیگر کند // تشنه ای آمد که سیرایش کنم / مشک خالی داد تا آبش کنم // تشنه آن روز من عباس بود / پاسدار خیمه های یاس بود // خون عباس علمدار رشید / قطره قطره در درون من چکید // داغی آن خون دلم را سوخته / آتشی در قلب من افروخته // چشمه هایم خواب موجم خفته باد / آبی آرامشم آشفته باد // آب هستم ؟ وای من مرداب به / زندگی بخشم ؟

نه مرگ و خواب به / وای بر من وای بر من وای دل / مانده در مرداب حسرت پای دل // پیچ و تاب رودم از درد دل است / برکه از اندوه دل پادرگل است // چشمه ای غم روز و شب نالان شده / ابر هم از رنج من گریان شده // رود داغم ابرها را تیره کرد / تیرگی را بر زلالی چیره کرد // گریه من شرشر باران

شده / غصه ام در گریه ها پنهان شده //

آب اگر شد اشک چشم از شرم شد / از اکبر خجالت شور و تلخ و گرم شد // حال خجالت می کشم / از علی اصغر خجالت می کشم // آب بودم کربلا بستم شکست / آبرویم رفت بستم پست / پست // نسل من در کربلا پیچاره شد / نامه اعمال خوبم پاره شد

مصطفی رحماندوست



نگاهی به دشواری های سرودن و نوشتن برای کودک و نوجوان با موضوع عاشورا

«حسین و اکبرم لا لا، علی اصغرم لا لا»*

علیرضا حیدری

درنگ

نوشتن و سرودن از عاشورا برای کودکان بسیار دشوار است. دشوار از این نظر که هم باید عظمت کربلا و درس آموزی آن را نشان دهی و هم تصویری از حادثه را بازنمایی کنی که چندان باسن و سال و روحیات این گروه سنی، به ویژه کودکان، سازگار نیست. از طرف دیگر، این گروه سنی باید در داستان ها و شعرها به گونه ای فلسفه و هدف این اتفاق تاریخی را بدانند و باور کنند که بخشی از این پیام در همان وجه مظلومیت امام حسین و یارانش و ستمگری یزیدیان نهفته است. بنابراین، جمع این دو بسیار سخت است و اینکه چگونه ابعاد خشن واقعه عاشورا را در بیانی که مرز بین تخیل و واقعیت باشد به شعر و داستان بیاوریم و روحیات کودک را هم مدنظر داشته باشیم ظرافت و هنر می خواهد.

مصطفی رحماندوست درباره عاشورا دو شعر به نام های «لالایی عاشورا» و «قصه آب» دارد؛ «لالایی عاشورا» از زبان مادری است که فرزندش نمی خوابد و او برای خواباندنش داستان عاشورا را در لالایی خود تعریف می کند و «قصه آب» هم برای نوجوانان سروده شده و داستان آبی است که نتوانسته به داد شهیدان کربلا برسد و در برابر امام حسین^(ع) و یارانش شرمندۀ است. شاعر بر نکته جالبی تأکید می کند و می گوید: «فقط نمی شود گفت که امام حسین^(ع) را شهید کردند، باید حرفی بزنند که بچه ها بفهمند و درک کنند. من نمی دانم که چگونه باید برای چچه ها سخن گفت. چون فکری مبتنی بر علم و دانش ندارم. خودم خیلی سخت کار کردم؛ شاید هفت یا هشت سال طول کشید تا بفهمم که باید چگونه بنویسم! [...] من کتاب هایی در حوزه ادبیات کودک دیده ام که سر امام حسین^(ع) را بر سر نیزه نشان می ده که از سرباشان خون می چکد؛ این برای کودکان بسیار وحشتناک است. چنین پرداخت هایی به امام حسین^(ع) عظمت نمی دهد. برای کودکان قهرمان مهم است. دردید کودکان. کسی که در چنین وضعیتی قرار می گیرد قهرمان نیست! [...] شاید بتوان مقاومت

امام حسین^(ع) و یارانش و نپذیرفتن ظلم را به عنوان خصوصیت های یک قهرمان گفت. یک نویسنده میاشاعر نمی تواند تنها کمی داستان را ساده کند. ولی کل ماجرا را تعریف کند، این راه و روش درستی نیست.» از آنجا که کودکان معمولاً در محافل و هیئت های مذهبی حضور داشته اند و در این باره مطالبی از سخنرانان و مداحان شنیده اند و چندان با این اتفاق نوشتن را دشوارتر می کند. اما چه کنیم که باید باور داشته باشیم تنها ادبیات است که رویدادهای تاریخی را در ذهن ماندگار می کند و درواقع به آن ها رسمیت می دهد؟! همین جا، یادآوری این نکته مهم است که در ادبیات کودک، با پس زمینه های تاریخی و به ویژه اسلامی، سندیّت هم ملاکی جدی برای اعتباربخشی است، و از همان دوران کودکی می توان سرچشمه های تحریف را خشک کرد. مسئله ای که در ماجرای عاشورا بسیار دامن گیر ما شده است، وبخشی از وظیفه ادبیات در حوزه کودک و نوجوان توجه جدی به پرهیزدادن از هرگونه خرافه گرایی و تحریف است.

به خوبی می دانیم که ادبیات با استعاره سروکار دارد و موضوع عاشورا هم به دلیل حساسیت آن با بهره گیری از استعاره تا حدودی تلطیف می شود. اگر به خاطر داشته باشید، می دانید که زنده یاد قیصر امین پور شعر «نی نامه» را برای بزرگ سالان سروده. اما در آن از استعاره «باران» استفاده کرده است؛ در این مجموعه، باران گاهی نمادی از امام حسین^(ع) است و البته گاهی هم خود باران است. این رویکرد به خوبی می تواند در ادبیات کودک و نوجوان به کار گرفته شود.

موضوع دیگری که نباید از آن غافل ماند این است که امروزه، علاوه بر انتشارات کاغذی، فضای مجازی هم میدان گسترده ای است که در آن نباید ادبیات کودک و نوجوان را از یاد برد و تولید محتوا برای این عرصه هم به اندازه بستر کاغذی مهم است.

در ادامه، از میان فهرست پرشمار آثار کودک و نوجوان، فقط به چند نمونه در این حوزه نگاهی می اندازیم.*

«داستان هایی از زندگی امام حسین^(ع)» محمود پوروهاب در این کتاب داستان هایی از زندگی

«قصه های عاشورایی»

فربیا کلهر در ده جلد (که در یک مجلد به نام «۱۰ قصه عاشورایی» هم درآمده است) به شخصیت های تأثیرگذار عاشورا و ارتباط آن ها با امام حسین^(ع) پرداخته است. نویسنده با زبانی روان که مناسب گروه سنی کودکان است، همراه با تصویرگری سیدحسام الدین طباطبایی، تلاش کرده است کودکان را با واقعه عاشورا، و نام آوران و دلاوران روز دهم سال ۶۱ هجری قمری و امام حسین^(ع) پیوند بزند.

«امام حسین^(ع) برای دبستانی ها»

حسین فتاحی، با روایتی درست و مستند، داستان زندگی امام حسین^(ع) را از کودکی تا زمان شهادت ایشان نقل کرده است. نویسنده، ضمن رعایت سندیّت وقایع تاریخی هر داستان و ذکر نام دقیق شخصیت ها و مکان ها، و تاریخ ها، سعی کرده است جنبه داستانی اثر را نیز نادیده نکیرد.

«باران در خیمه»

این کتاب در حوزه شعر و از انتشارات «سوره مهر» به قلم مهدی مردانی است که با زبانی کودکانه در سیزده شعر به موضوع های متفاوتی حول محرم می پردازد.

«داستان مصور عاشورا»

نوشته محمدسعید بهمن پور برای گروه سنی نوجوان. تفاوت این کتاب با سایر کتاب های این حوزه در این است که واقعه عاشورا را با تصویر روایت کرده است. پرویز اقبالی، باتصویرگری مناسب، نوجوانان را با کاروان عاشورا همراه کرده و به آن ها در فهم بهتر محرم سال ۶۱ هجری قمری کمک می کند.

«بچه های عاشورا»

کتابی است از به نشر، برای گروه سنی کودک و نوجوان

گیسوان خویش را آغشته با خون کرده بود تا ببندد با حسین این گونه پیمان ذوالجناح پرشش از حال برادر کرد اما در جواب ریخت تنها از دو چشمش خون غلطان ذوالجناح کود کی پرسید بابا کو جوابی چون نداشت کرد یال خویش در پاسخ پریشان ذوالجناح گاه می ساید سم بر سنگ گاه از هملی نرم می بوید روی و موی طفلان ذوالجناح برده اند اسبان نجابت را همه از او به ارث گر چه حیوان بود اما داشت وجدان ذوالجناح

جوشنی از زخم بر تن اشک افشان ذوالجناح بازگشت آشفته یال از گرد میدان ذوالجناح تا برد از قتلگاه گل خبر بر خیمه ها یال را تر کرد با خون شهیدان ذوالجناح تا کنار خیمه های منتظر خود را رساند حلقه ای را دید گرد خویش گریان ذوالجناح حلقه زد بر دور مرکب اهل بیت سوگوار اشک باران اهل بیت و اشک ریزان ذوالجناح زنب آمد از میان خیمه بیر و ن با شتاب دید برگشته ست بی صاحب ز میدان ذوالجناح

مهرات خراسان

انتشار کتابی تازه از یک متفکر مسلمان در نشر «هرمس»

«اسلام و مدرنیته»: بررسی رابطه دین و یک پدیده تمدنی نوین

پژوهشگران متخصص در تمدن و اندیشه اسلامی بر پایه رویکردهای نوین در پژوهش های علمی-آکادمیک است.اوازچهره های معروف روشنفکری عرب است وسال ها به عنوان استاد دانشگاه سوربن مشغول تدریس بوده است. شرفی در آثار خود تلاش دارد میان «اسلام رسالتی» از یک سو، و «اسلام تاریخی» از سوی دیگر تمایز قائل شود.



«اسلام و مدرنیته». نوشته عبدالمجید شرفی. ترجمه مهدی مهریزی. نشر هرمس. ۲۳۶ صفحه. ۲۲۲ هزار تومان.

فصل به تأثیر مدرنیته بر یکی از پنج شاخه اصلی از علوم اسلامی، یعنی کلام وتفسیر وحديث نووی وقفه و اصول فقه، پرداخته است. بخش دوم کتاب، با عنوان «اسلامی کردن مدرنیته یا مدرن سازی اسلام»، هم دو مسئله جدی در دوره تحولات را به بحث می گذارد: مسئله حکومت و مسئله زن.

درباره نویسنده عبدالمجید شرفی (متولد ۲۴ ژانویه ۱۹۴۲). نویسنده و اندیشمند تونسی. از سرشناس ترین

جدید و دین سازگاری و سازش برقرار کرد یا هر یک حوزه ای جداگانه در زندگی دارد؟ آیا هر یک رسالت تاریخی ویژه ای دارند؟ این ها و پرسش های متعدد دیگر متفکران را به مطالعه رابطه این دو مقوله ومسائل پیرامون شان واداشته است.

عبدالمجید شرفی در «اسلام و مدرنیته»، با نگاهی مبتکرانه، به مقوله دین و مدرنیته می پردازد. کتاب در یک مقدمه، دو بخش و یک خاتمه سامان می گیرد. در مقدمه، از دو مفهوم «اسلام» و «مدرنیته» و رابطه آن ها بحث شده است. نویسنده، در توضیح مفهوم «اسلام»، سه مقوله را از هم جدا می کند:نصوص دینی، برداشت متفکران اسلامی وفرهنگ مسلمانان. بخش نخست کتاب، که در واقع بنیان این اثر است. در پنج

مدرنیته(تجدد)نوگرایی(مجموعه ای از مناسبات و ویژگی های تمدنی جدید است که در اروپا و آمریکای شمالی پدید آمد. این پدیده از قرن هفدهم باهجدهم

میلادی، هم زمان با عصر روشنگری، سر برآورد. رابطه دین، و به خصوص اسلام، بااین پدیده از دغدغه های متفکران جهان اسلام بوده است. دغدغه ای بجا و البته ضروری. تحولات علمی و سپس صنعتی مغرب زمین مسلمانان را با پرسش هایی جدی از این دست مواجه کرده است؛ با وجود این همه پیشرفت، چگونه می توان دین دار بود؟ با رشد روزافزون علم، چه نیازی به دین وجود دارد؟ آیا می توان میان علوم

تازه های کتاب



سیدعبدا... حسینی

بود حیوان لبیک تا آخر به میدان ایستاد تا دهد درس فدا کاری به انسان ذوالجناح بود حیوان لبیک در میدان ایثار و شرف گوی سبقت بر ده بود از انس و از جان ذوالجناح بود حیوان لبیک در رتبت فراتر ز آدمی اولین حیوان که خورد از آب حیوان ذوالجناح آن قدر از بی کسی بر سنگ ها کوید سر تا که داد آخر به رسم عاشقان جان ذوالجناح کاش من جای تو می بودم در آن ظهر غریب ای غبار سم تو کحل دو چشمان ذوالجناح!

[1] در زمان ما، نوشته ارنست همینگوی. ترجمه شاهین بازیل.